

مضامین اشعار عرب در شعر ایرانیان

احمد موسی^۱

ارتباط متقابل ادبی زاینده زمین‌های مشترک فرهنگی است، که خود بر اثر جریان‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی ملل به وجود می‌آید. در گذر زمان به دنبال هر جریان بزرگ تاریخی، در طی چند سده با داد و ستدهای ادبی و فرهنگی و زبانی روبه‌رو بوده‌ایم. پیوند دو قوم عرب و ایرانی بر کسی پوشیده نیست. این روابط محدود به پیدایش اسلام نیست، بلکه ریشه آن به پیش از تاریخ مدون، یعنی به دوران‌های اساطیری، بازمی‌گردد و در روزگار هخامنشیان گسترده‌تر و در دوره ساسانیان استوارتر شده است.^۲ پیوستگی‌های این دو قوم در زمینه‌های گوناگون از استحکام و وسعت بیشتری برخوردار بوده است و ارتباط عمیق فرهنگی که بین آن‌ها پدید آمده، در هیچ یک از دو زبان و دو فرهنگ مختلف صورت نپذیرفته است، تا جایی که برخی از محققان و اصحاب نظر این رابطه را بی‌سابقه دانسته‌اند.^۳ شوقی ضیف در این باره و در معرض بیان انتشار و گسترش زبان عربی در ایران

۱. دانش‌آموخته دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، محقق زبان و ادبیات و پژوهش‌های ایرانی
۲. برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون داد و ستدهای تاریخی و فرهنگی میان این دو قوم به منابع زیر مراجعه نمایید:
تاریخ تمدن اسلام، ص ۷۶۰؛ تاریخ یعقوبی ج ۱، ص ۲۶۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۴۴؛ التنبیه و الاشراف، ص ۱۰۱.
۳. فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و ...، ص ۷.

می‌نویسد: «گراف نیست اگر بگوییم تمام اقسام فرهنگ‌های عامه کشورهای فتح شده، از آسیای میانه تا مرزهای بیزانس، به زبان عربی درآمد، بدون این که به ترجمه‌های منظم نیازی باشد، زیرا ملت‌های صاحب این فرهنگ‌ها خود عرب‌زبان شدند، و طبیعی بود که فرهنگشان نیز به زبان عربی برگردد و منتظر نمانند که ترجمه این کار را به سامان برسانند.»^۱ پس از پیدایش آیین اسلام و نفوذ زبان عربی در اعماق ایران و در سایه استیلای سیاسی و به ویژه قدرت معنوی اسلام، ادبیات عرب به شیوه‌های گوناگون بر ادبیات فارسی تأثیر گذاشته است، تأثیر واژگان و تعبیرات، تصویرها و تشبیهات، تمثیل‌ها و حکایات، اغراض شعری مقامه‌نویسی، شکردهای نثر فنی و بالاخره تأثیر شخصیت‌های علمی ادبی و اسلامی. در پی این نفوذ، شعر عربی در ایران رواج چشمگیر یافت و نویسندگان و گویندگان و مترجمان و حتی امرا و حکام ایرانی شروع به گفتن و نوشتن به زبان عربی کردند، و در نتیجه عربی‌سراییی در ایران توسط شعرای نامور رایج گردید. گویندگان ایرانی شروع به نظم اشعار در بحور و اوزان عربی کردند و آثار منظوم درخشانی از خود به زبان عربی باقی گذاشتند که کتاب‌های معروف مانند *یتیمه‌الدهر*، *تتمه الیتیمه*، *خریده‌القصر* و *جريدة العصر*، *دمية القصر* و *عصرة اهل العصر*، *معجم‌الادباء*، و... مشحون از اشعار شیوا و فصیح و جزیل ایشان است.

زبان و ادبیات عرب در تمام حکومت‌های ایرانی از جایگاهی مهم برخوردار بوده است، حکومت طاهریان (۲۰۵-۲۵۹ ق) حکومت دارای فرهنگ عربی بوده است و امرای آن میلی شدیدی به زبان و فرهنگ عربی داشته‌اند: «آل طاهر که باکر می طاهر و جودی وافر بودند، اگرچه فضل فیض و انعام ایشان عام بود، فاما ایشان را در پارسی و لغت دری اعتقاد نبود.»^۲

در زمان صفاریان در سیستان سرودن شعر عربی رونق گرفته بود، و این امر، طبق گواهی تاریخ سیستان، صورت پذیرفت: آن‌گاه که یعقوب بن لیث صفار بلخ را گرفت، شعر عربی در مدح وی سرودند:

قَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ أَهْلَ الْمِصْرِ وَ الْبَلَدِ بِمُلْكِ يَعْقُوبِ ذِي الْأَفْضَالِ وَ الْعَدَدِ
قَدْ آمَنَ النَّاسُ نَحْوَاهُ وَ عَرْتَهُ سَتَرَ مِنَ اللَّهِ فِي الْأَمْصَارِ وَ الْبَلَدِ^۳

۲. لب‌الالباب، ج ۲، ص ۲۴۱.

۱. تاریخ الادب العربی، ص ۲۰۳.

۳. تاریخ سیستان، ص ۲۰۹.

ترجمه: «خداوند اهل زمین را مکرمت دهد، به سلطنت یعقوب صاحب بزرگواری‌ها و قدرت‌ها...»

علی‌رغم ضعف و سستی حکومت مرکزی بغداد، زبان و شعر عربی مقام و مکان خود را حفظ کرده، و در دل‌های حکام و وزرا و فرهنگیان آن زمان هیبت و جلالی شگفت داشته است، و اگرچه شعر فارسی در این دوره رونق گرفته، باید ملاحظه کرد که شعر فارسی که در دربار پادشاهان و امرای ایرانی پرورش یافته و ترقی کرده، قصاید مشهور عربی را در نظر داشته و از برخی معانی و روش‌های شعر عربی پیروی کرده است.

در میان سلاطین و امرا و وزرای دولت سامانیان، بسیار کسان داریم که یا خود شاعر و نویسنده عربی بوده‌اند، مانند شمس‌المعالی قابوس، آغاچی، طاهر بن فضل، ابن العمید، صاحب بن عباد، ابوالفضل بلعمی، و نظایر آنان، و یا از تشویق و بزرگداشت نویسندگان و شاعران پارسی‌گوی و تازی‌گوی به هیچ روی غفلت نداشتند.

این دولت حامی و مشوق ادب عربی بوده، و عربی را مورد عطف و توجه خود قرار داده، و از عربی‌گویان و عربی‌نویسان حمایت می‌کرده است. در سایه این دولت ما شاهد پیدایش بسیاری از دانشمندان و ادیبان عربی‌نویس هستیم، و در رأس آنان محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر و تاریخ، و معاصر نصر بن احمد سامانی، بوده که به سال ۳۱۰ ق وفات یافته است، و نیز ابوبکر محمد بن زکریای رازی و کسانی دیگر مانند السلامی، ابوالقاسم بلخی کعبی، و ابوزید بن سهل بلخی، و دیگران.

دربار آل بویه پناهگاه دانشمندان و فاضلان و ادیبان بوده است، و می‌دانیم در این دولت اغلب شعرا و نویسندگان به زبان عربی شعر می‌گفتند و نامه‌نگاری هم به زبان عربی صورت می‌گرفت. در سایه این دولت شخصیت‌های بنام در عرصه شعر و ادب و علم برخاسته‌اند که صاحب بن عباد و ابن العمید سرآمد آنان بوده‌اند.

نصر بن ناصرالدین، برادر محمود عزنوی، نویسندگان و شاعران عربی‌سرا را مورد تشویق قرار می‌داد.^۱ نکته قابل ملاحظه در این دوران این که اغلب شاعران و نویسندگان زمان و با زبان و ادب عربی آشنایی داشتند، و غالب فقها و محدثان از ادبای نامی زمان و در عربی متبحر بوده‌اند. نگاهی به چهار جلد کتاب *یتیمه‌الدهر* و دو جلد *تتمة الیتیمه* اثر ثعالبی و همچنین کتاب *دمیة‌القصر* باخرزی، و مطالعه در احوال و اشعار شاعران، و شمار بسیار

آنان، که نزدیک به هزار تن هستند، نشان می‌دهد که در این نواحی چه تعداد فراوان شاعر و نویسنده به زبان عربی ولی غالباً پارسی نژاد بوده‌اند.

هرچه به طرف سلجوقیان و خوارزمشاهیان پیش می‌رویم، شعر عربی کمتر و شعر فارسی بیشتر می‌شود. با وجود نفوذ عظیم واژه‌های عربی و تضمین و اقتباس و تأثر از آنان، شعر عربی رواج گذشته را از دست داد و تنها پشتوانه‌ای برای رشد و بالندگی زبان فارسی قلمداد شد.

تأثیر پذیری گویندگان ایرانی عربی‌سرا از مضامین شعر عرب

از زمان ورود اعراب به ایران و گسترش زبان عربی و انتشار آن در جای‌جای ایران، و توجه و استقبال بزرگان و ادیبان ایرانی از این زبان و ادبیات و علومش، ما شاهد پیدایش شمار انبوهی از شاعران فارسی‌گوی عربی‌سرا (ذواللسانین) هستیم که به هر دو زبان عربی و فارسی طبع آزمایی کردند، که تأثیر فرهنگی آنان به سبب تسلط و مهارتشان در زبان عربی بسیار ژرف و عظیم است و در فرهنگ ادب عربی نیز ثبت شده است.

از آن‌جا که عربی زبان اسلام بود، ایرانیان به خواندن و فراگرفتن آن پرداختند، و در این زمینه تفوق و برتری یافتند، و بدان زبان تألیف نمودند و با تألیفات عربی خود پایه بسیاری از علوم عربی و دینی را نهادند. تأثیر شعر عرب در دوره‌های مختلف ادب فارسی به حدی چشمگیر و انکارناپذیر است که اکثر شاعران دوزبانه مدیون پیوستگی با مفاهیم و مضامین شعر عرب هستند، و کمتر می‌توان یافت شاعر و ادیب فارسی‌ای که، چه در اشعار عربی چه فارسی خود، از مضامین شعر عربی اقتباس نکرده باشد و یا فرهنگ عربی به اشعارش راه نیافته باشد.

در این مقاله پرده از میزان تأثیر و نفوذ مضامین اشعار عربی در شعر عربی گویندگان ایرانی برداشته می‌شود، و نیز جلوه‌هایی از تأثیرپذیری آن‌ها را از بحر مَواج معانی و صور شعری عربی به نمایش درمی‌آید.

تردیدی نیست که شاعران دوزبانه مورد بحث در این مقاله در عصر خود بسیار معروف بوده‌اند، و آوازه شاعری آن‌ها به همه‌جا و همه‌کس رسیده است، و در شعر فارسی و عربی مقام بلند و ارجمندی داشته‌اند، و در سبک کلام و شیرینی زبان و فصاحت لفظ و بلاغت معنی استادان فن به شمار می‌رفته‌اند، و برخی از آنان به بلندی اشعار و قوت طبع و سخنوری خویش در نظم فارسی و عربی معتقد بوده و به مرتبه خود در علم و حکمت و عربی‌دانی و تسلط به هر دو زبان فخر می‌کرده‌اند. به عنوان مثال منوچهری دامغانی که شعر خود را

میدانی برای خودنمایی و اظهار فضل و هنر خویش ساخته است، و چون دانستن عربی و اصطلاحات علوم عصر، که غالب آن‌ها نیز به زبان عربی بوده، بزرگ‌ترین هنر و فضیلت به شمار می‌رفت، از این رو در اشعار خود از این‌گونه معلومات خود زیاد مایه می‌گیرد، و در بعضی اشعار خود به تبحر و تسلط بر ادب عرب می‌نازد؛ چنان‌که می‌گوید:

من بسی دیوان شعر تازیان دارم ز بر

تو ندانی خواند آلهی بصخنک فاصبحین^۱

و در شعری دیگر می‌گوید:

من بدانم علم طب و علم دین و علم نحو

تو ندانی دال و ذال و را و زا و سین و شین^۲

و مانند مسعود سعد سلمان، که در موارد مختلف به تسلط خود در زبان و شعر عربی اشاره می‌کند؛ چنان‌که گوید:

زبان دولت عالی به بنده داد پیام که ای ترا دو زبان پارسی و تازی رام

و نیز گوید:

کس از پارسی و تازی امتحان کردی مرا مبارز میدان امتحان شدمی^۳
و مانند سراج‌الدین قمری، که از شاعران چیره‌دست ذواللسانین است، و خود هم در اشعار خویش گاه به توانایی خود در دو زبان فارسی و عربی اشاره می‌کند، و یک‌جا چنین می‌گوید:

قمری ار چند یگانه است چو سیمرغ ولیک

هست در باغ ثنای تو همه فضل هزار

قوّت ناطقه من به زبان تازی

تا به حدی است که پهلوی عرب کرد نزار

۲. همان، همان‌جا.

۱. دیوان منوچهری دامغانی، ص ۱۹.

۳. همان، ص ۵۱۱.

وان چنان عذب و روان است که کرد است روان

سخن پارسیم چشمه آب از دل نثار

از برای سخن عالی گگردون سپرم

تیر گردون شده بر زه چون دهان سوفار^۱

هر چند شاعران ذواللسانین ایرانی استاد مسلم فن و در شعر و شاعری دارای سبک‌های مخصوص‌اند، اما با وجود این در سرودن اشعار عربی گاهی پیرو جمعی از شاعران متقدم عرب بوده، و بر روش آنان شعر گفته، و سبک و مضامین آنان را تقلید کرده‌اند، گو این که هر از چند گاهی در مقام مفاخرت و مباحات خود را همسنگ شاعران عرب یا برتر از آنها می‌دانستند و خویشان را بر آنان ترجیح می‌داده‌اند، چنان‌که فلکی شروانی که در زبان عربی و ادبیات آن تبحر داشته، و در دیوانش کم و بیش ابیات عربی به چشم می‌خورد که احاطه او را در این قسمت مدلل می‌سازد. وی خویشان را در ادبیات عرب و سخن تازی، سوم ابوتمام و ابونواس می‌شمارد و می‌گوید:

چه زادی ای فلکی زین نوائب ایام که در سخن سیم بوتمام و نواسی^۲

مسلم است که اشعار سخنوران عربی سرای ایرانی متأثر از آنها و به طرز خیال و فکر ایشان پرورش یافته‌اند. شاعران زیادی مورد نظر و استقبال شعرای دوزبانه بوده‌اند و تقلید از آنها در بعضی از اشعارشان کاملاً مشهود است، از جمله این سخنوران عرب به متنبی، ابونواس، بشار بن برد، ابوتمام، ابن الرومی، و ابن فارض اشاره می‌شود که به جواب قصاید آنها پرداخته‌اند، و در طریقه شعر از سبک آنان پیروی کرده، و مضامین آنان را در اشعار خود تضمین کرده‌اند، که اینک به نمونه‌هایی از این شواهد و موارد، با اشاره خلاصه‌وار به شرح احوال این سخنوران، پرداخته می‌شود.

ابوطیب مصعبی

ابوالطیب محمد بن حاتم مصعبی،^۳ مدتی صاحب دیوان رسائل نصر بن احمد و از کُتّاب

۱. دیوان سراج قمری، ص ۵۳.

۲. دیوان فلکی شروانی، ص ۷۶.

۳. برای مزید اطلاع درباره احوال او نک: احوال و اشعار رودکی، ج ۲، ص ۴۹۳؛ تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۳۹۳؛ لغتنامه دهخدا، ذیل «ابومصعب».

مشهور بود. وی علاوه بر کارهای دولتی شاعری ذواللسانین بود. او در دو زبان عربی و فارسی شاعری فحل و چیره‌دست بوده و ثعالبی در حق وی گفته است: و شعره باللسانین نتاج الفضل و ثمار العقل.^۱

شعر زیر نمونه‌ای از اشعار عربی اوست که تحت تأثیر از مضامین شعر عربی سروده شده است:

اليَوْمَ يَوْمٌ بَكُورٌ عَلَي نِظَامِ سُورٍ
و يَوْمٌ عَزَفِ قِيَانٍ مِسْئَلِ التَّمَاثِيلِ حُورٍ
و لَا تَكَادُ جِيَادٌ تُرَوِي بِغَيْرِ صَفِيرٍ^۲

ترجمه: «امروز هنگام شادی و طرب است و روز آواز خواندن زنان آوازخوان همانند بت‌های زیباست.»

مضمون بیت سوم از اشعار فوق در اشعار عربی فراوان به کار رفته است، و ابوطیب مصعبی این مضمون را اقتباس نموده و در شعر خود به کار برده است. در الف ليلة و ليلة (چاپ لبنان، ج ۱، ص ۲۲۲، شب چهاردهم) آمده است: الشُّرْبُ بِلَا طَرْبٍ غَيْرِ فَلَاحٍ:

أَدْرَهَا بِالْكَبِيرِ وَ الصَّغِيرِ وَخُذَهَا مِنْ يَدِ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ
و لَا تَشْرَبُ بِلَا طَرْبٍ فَيَانِي رَأَيْتُ الْحَمِيلَ تَشْرَبُ بِالصَّغِيرِ

ترجمه: «باده را دور مهان و کهان به گردش در بیاور، و آن را از دست معشوقی که همانند ماه درخشان است بستان. باده را بدون شادی و طرب متوش، که خود دیدم که اسبان بدون سوت زدن به آب روی نمی‌آورند.»

و از گفته عقیل بن علفه در البیان و التبيين جاحظ (ج ۲، ص ۶۸) آورده شد: الْحَمِيلُ إِذَا لَمْ يُصَفَّرْ هَلَا لَمْ تَشْرَبْ (اسبان بدون سوت زدن به آب هدایت نمی‌شوند).

ابونواس شاعر ایرانی الاصل عربی‌گوی سده دوم هجری، همین مضمون را در شعر خود به کار برده و گفته است:

تَدَاوَى مِنَ الصَّغِيرَةِ بِالْكَبِيرِ وَخُذَهَا مِنْ يَدَيْ سَاقِي غَرِيرِ
وَدَعْنِي مِنْ بُكَائِكَ فِي عِرَاصٍ وَفِي أَطْلَالٍ مَنزِلَةٍ وَ دُورِ

۱. نبتة الدر، ج ۴، ص ۷۶.

۲. همان، همان جا.

وَلَا تَشْرَبُ إِلَّا طَرِبٌ وَهُوَ
فَلَيْسَ الشُّرْبُ إِلَّا بِالْمَلَأِ هِيَ
فَسَانَ الْخَيْلَ تَشْرَبُ بِالصَّيْرِ
وَفِي الْحَرَكَاتِ مِنْ بَمٍ وَزِيرٍ^۱

ترجمه: «با امور ریز از مشکلات بزرگ درمان بجو، و باده را از دستان ساقی مهوش بگیر. و تو را بس است ناله بر سر اطلال و دمن و دیار معشوق. و بدون بازی و شادی هرگز باده مخور که گروه اسبان بدون سوت زدن به آبخوری نمی‌روند. باده‌خواری جز در مجالس بزم و با آهنگ بم و زیر نیست.»

ابوالفتح بستی

نظام‌الدین عمید ابوالفتح علی بن محمد بن الحسین بستی،^۲ از مشاهیر مترسلان و شاعران ذواللسانین آغاز عهد غزنویان و اواخر قرن چهارم هجری است. او در شعر و نثر عربی مهارت بسیار و در هر دو شهرت داشت، و به قول عوفی او را دو دیوان بود، یکی به عربی و دیگری به فارسی. وی از بزرگان شاعران زبان عرب به شمار می‌رود و دیوان اشعار عربی او معروف است و چندین بار به چاپ رسیده است. بستی را دو بیت زیر است:

رَمَيْتِكَ عَنِ حُكْمِ الْقَضَاءِ بِنَظْرَةٍ
فَلَمَّا جَرَحْتَ الْخَدَّ مِنْكَ مُقْلَتِي
وَمَالِي عَنِ حُكْمِ الْقَضَاءِ مَنَاصُ
جَرَحْتُ قُوَادِي وَ الْجُرُوحَ قِصَاصُ^۳

ترجمه: «به حکم قضا و قدر از دور به چهره تو نگریستم، حال که از حکم قضا گریختنی نیست. از غمزه تو زخمه شد، آزرده‌دل، و این حکم قضایی است جراحت به جراحت.» هیچ بعید نیست که ابوالفتح در سرودن ابیات فوق به مضامین شعر عربی نظر داشته، و اشعار عربی ذیل را جواب گفته باشد، آن جا که ابونواس می‌سراید:

وَرَجِيمُ الدَّلَالِ كَادَ مِنَ الرَّقِ
قِيْدِي أَدِيمُهُ وَقَعُ طَرْفُ^۴

۱. دیوان ابونواس، ص ۶۷۸.

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره او نک: عروضی سمرقندی، چهارمقاله، ص ۸۳؛ لباب‌الالباب، ص ۶۳۱؛ نینمة‌الدهر، ج ۴، ص ۳۰۲؛ هدایت، مجمع‌الفصحاء، ج ۱، ص ۱۵۰؛ تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۴۵۷؛ قاسم غنی، تاریخ عصر حافظ، ج ۲، ص ۴۵.

۳. دیوان ابوالفتح بستی، ص ۱۱۳.

۴. دیوان ابونواس، ص ۳۶۴.

نظیر این شعر را ابوتمام نیز سروده است:

أَدْمَيْتُ بِاللَّحْظَاتِ وَجَنَّتَهُ فَأَقْتَصَّ نَاطِرُهُ مِنَ الْقَلْبِ^۱

ترجمه: «با تیر دیدگانم چهره پر حسن او را مجروح ساختم؛ آن‌گاه غمزهاش دلم را آزرده است.»

شبهه بیت فوق، ابن‌الرومی شاعر گفته است:

جَرَخَتْهُ الْعُيُونُ فَتَقْتَصَّ مِنْهَا بِجَوَى فِي الْقُلُوبِ دَامِي التَّدُوبِ^۲

ابوالفتح بستی در جای دیگر دیوانش قطعه زیر را دارد:

مَا أَنْصَفَتْ بَغْدَادُ حِينَ تَوَحَّشَتْ لِزَيْلِهَا وَهِيَ الْمَحَلُّ اللَّانِسُ
لَمْ يَرَعِ لِي حَقُّ الْقَرَابَةِ مُحْتَرُّ فِيهَا وَلَا حَقُّ الْمُرُوءَةِ فَارِسُ^۳

ترجمه: «بغداد با این که شهر انس و مهمان‌نوازی است، مقیم خود را انصاف نکرده و او را غریب و بیگانه دانسته است. در بغداد نه قبیله بحترو نه شهسواری قدر مرا ندانسته است.»
شاعر دو بیت فوق را درباره بحتری، شاعر عرب، گفته است. این ابیات ناظرند به قصیده بحتری که در ورود خود به بغداد با استقبال مردم روبه‌رو نشده است؛ مطلع آن به صورت ذیل است:

شَوْقٌ لَهُ بَيْنَ الْأَصَالِعِ هَاجِسٌ وَ تَذَكُّرٌ لِلصِّدْرِ مِنْهُ وَسَاوِسُ^۴

بستی در جایی دیگر از دیوان خود چنین می‌سراید:

وَرَثْنَا عَنِ الْأَبَاءِ عِنْدَ اخْتِرَامِهَا صَفَائِحَ تُغْنِي عَنِ رُسُومِ الصَّحَائِفِ^۵

شاعر در سرودن بیت فوق نظر به شعر ابوتمام داشته، و مضمون بیت خود را از مضمون بیت ذیل از شعر ابوتمام گرفته، که به مناسبت فتح عموریه شام به دست معتصم خلیفه عباسی به سال ۲۳۰ ق سروده شده است:

۳. دیوان ابوالفتح، ص ۲۶۱.

۵. دیوان ابوالفتح، ص ۱۲۳.

۲. همان، همان‌جا.

۱. المثل السائر، ص ۴۷۶.

۴. دیوان بحتری، ج ۱، ص ۳۵۹.

بَيْضُ الصَّفَائِحِ لَأَسْوَدَ الصَّحَائِفِ فِي مُتُونِهِنَّ جَلَاءُ الشُّكِّ وَالرَّيْبِ^۱

ترجمه: «شمشیرهای سپید نه نامه‌های سیاه، در لابه‌لای آن صیقل شک و ارباب است.»
ابوالفتح بستی بر منوال معلقه عترة بن شداد و با استقبال از مطلع چکامه او چنین گفته است:

قَدْ سَدَّ سِحْرَ بَيَانِهِ وَ بَنَانِهِ مَا غَادَرَ الشُّعْرَاءُ مِنْ مُتَرَدِّمٍ^۲

مطلع معلقه شاعر پرآوازه عرب، عترة، که مورد استقبال و تقلید ابوالفتح بستی واقع شده، چنین است:

هَلْ غَادَرَ الشُّعْرَاءُ مِنْ مُتَرَدِّمٍ أَمْ هَلْ عَرَفْتَ الدَّارَ بَعْدَ تَوَهُمٍ^۳

قابوس بن وشمگیر

شمس‌المعالی ابوالحسن قابوس بن وشمگیر،^۴ امیر طبرستان که از ۳۶۶ تا ۴۰۳ ق در گرگان سلطنت می‌کرد، شاعر و نویسنده و ادیبی فاضل بود، و کتابی در علوم بلاغت، و رسائل و اشعاری به تازی و فارسی از او باقی مانده است. این پادشاه در ادبیات فارسی مقامی رفیع دارد. در باب وی، که در نثر و نظم عربی مهارت کامل داشت، عوفی می‌گوید: «رسائل تازی و قصائد عربی که او پرداخته است دیباچه دفتر فضائل است، و مشاعرات او با استاد ابوبکر خوارزمی مشهور»^۵.

اشعار عربی او در کتاب‌های کامل ابن اثیر، بیمة‌الدهر، معجم‌الادباء، تجارب‌السلف، وفيات‌الاعیان، و لباب‌الالباب، آمده است، ثعالبی تصریح می‌کند که وی در ایجاد این مضامین مبتکر نیست، بلکه از مضامین اشعار عرب، از قبیل ابن‌الرومی و ابوتمام استفاده کرده است.

صاحب بن عباد در هجو و نکوهش او این شعر را سروده است:

قَدْ قَسِسَ الْقَائِسَاتِ قَابُوسٌ وَ نَجَّيْتُهُ فِي السَّمَاءِ مَنْحُوسٌ

۱. دیوان ابونمام، ج ۱، ص ۴۶.

۲. دیوان عترة بن شداد، ص ۱۸۳.

۳. برای مزید اطلاع نکت: بیمة‌الدهر، ج ۴، ص ۵۹؛ آثار البلاد، ص ۳۸۹؛ ریحانة‌الادب، ج ۳، ص ۲۵۲؛ وفيات

۴. لباب‌الالباب، ص ۳۰.

۵. الاعیان، ج ۳، ص ۲۴۳؛ آتشکده‌آذر، ج ۱، ص ۸۲.

وَكَيفَ يُرَجَى الصَّلَاحُ فِي رَجُلٍ
يَكُونُ فِي آخِرِ اسْمِهِ بُوسٌ^۱

و قابوس در جواب این هجا چنین گفته است:

الدَّهْرُ يَوْمَانِ ذَا أَمْنٍ وَ ذَا حَذَرٍ
قُلْ لِّلَّذِي بَصُرُوفِ الدَّهْرِ عَيْرِنَا
أَمَا تَرَى الْبَحْرَ تَعْلُو قَوْقُهُ جَيْفَ
فَإِنْ تَكُنْ تَشَبَتْ أَيْدِي الزَّمَانِ يَنَا
فِي السَّمَاءِ مُجُومٌ مَا هَا عَدَدُ
وَ الْعَيْشُ شَطْرَانِ ذَا صَفْوٍ وَ ذَا كَدَرٍ
هَلْ عَانَدَ الدَّهْرُ إِلَّا مَنْ لَهُ خَطَرٌ
وَ يَسْتَتِرُّ بِأَقْصَى قَعْرِهِ الدُّرَّرِ
وَ نَأَلْنَا مِنْ تَمَادِي بُؤْسِهِ الضَّرَرِ
وَ لَيْسَ يُكْسَفُ إِلَّا الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ^۲

ترجمه: «روزگار دو روز است: روز ایمن و آرامش و روز ترس و اضطراب و نگرانی. و زندگی دو حالت است: حالت سکون و صفا و حالت شلوغ و کثافت. بگو به آن کسی که به سبب روی آوری پیشامدهای ناگوار روزگار به ما، مرا سرزنش می‌کند: آیا روزگار با جز کسی که اهمیت و عظمت دارد، ستیزه می‌کند؟ آیا دریا را نمی‌بینی که بالای آن را جیفه‌ها فرا گرفته، و در ته آن مرواریدها برقرار می‌شود؟ پس اگر زمانه چنگال‌های خود را به ما برآویزد، و به سبب دشمنی زیان‌هایی رساند، با کی نیست. زیرا در آسمان ستارگان فراوان است، اما تنها خورشید و ماه دچار کسوف می‌شوند.»

اصل قطعه بالا در حکایت تاجر و جنبه در الف لیلۃ و لیلۃ آمده است:^۳ قابوس در سرودن این شعر نظر به شاعر عرب ابن الرومی داشته است، که در این باره می‌گوید:

أَصْبَحَ السَّافِلُ مِنَّا عَالِيَا
رَبِّ أَنْصِفْنِي مِنَ الدَّهْرِ فَمَا
يَسْأَلُ النَّاسُ وَ يَعْلُو مَعْشَرُ
وَ لَعَمْرِي إِنْ تَأَمَّلْنَا هُمُو
وَ هَوَى أَهْلُ الْمَعَالِي وَ الشَّرَفِ
لِي إِلَّا بِكَ مِنْهُ مُنْتَصِفِ
قَارِفُوا الْأَقْرَابَ مِنْ كُلِّ طَرَفِ
مَا عَلُوا لَكِنْ طَفِقُوا مِثْلَ الْجَيْفِ^۴

و نیز در همین معنی، بحتری بیت زیر را سروده است:

أَبَا سَعِيدٍ وَ فِي الْأَيَّامِ مُعْتَبِرٍ
وَ الدَّهْرُ فِي حَالَتَيْهِ الصَّفْوُ وَ الْكَدَرُ^۵

۱. بیتمة الدهر، ج ۴، ص ۵۹.

۲. دیوان ابن الرومی، ج ۱، ص ۹۶.

۳. تجارب السلف، ص ۲۴۵.

۴. الف لیلۃ و لیلۃ، ج ۱، ص ۱۴.

۵. دیوان بحتری، ج ۱، ص ۲۴۸.

این مضمون در ادبیات عرب فراوان به کار رفته است. از جمله ابیات زیر از شاعران عرب:

وَالدَّهْرُ ذُو دَوْلٍ تَنْقَلُ فِي الْوَرَى
أَيَامَهُنَّ تَتَقَلَّ الْأَوْفِيَاءُ^۱

و نیز:

لَا تَسْأَلِ الدَّهْرَ إِئْصَافًا لِيَتَّظِلِمَهُ
فَلَسْتَ فِيهِ تَرَى يَا صَاحِ انْصَافًا
خُذْ مَا تَيْسِرَ وَ أَرِ الْهَمَّ نَاحِيَةَ
لَا بُدَّ مِنْ كَدَرٍ فِيهِ وَ إِنْ صَافَى^۲

رشیدالدین وطواط

رشیدالدین محمد بن محمد بن عبدالجلیل عمری بلخی،^۳ کاتب معروف، از افاضل شعرا و نویسندگان عصر خویش بوده و به هر دو زبان عربی و فارسی نثر می‌نوشته و شعر می‌گفته است، و نظم و نثر فارسی و عربی خود را با گفته و نوشته بزرگ‌ترین شعرا و نویسندگان برابر یا برتر می‌شمرده است:

رشید و طواط در قصیده‌ای گفته است:

كَأَنَّ مُثَارَ النَّثْعِ وَ الْبَيْضِ وَ سَطْحَهَا
سَمَاءٌ أَشْرَقَتْ زَهْرَ أَنْجُمٍ^۴

ترجمه: «شمشیرهای برآن در میان کارزار به سان آسمانی می‌مانند که ستارگان درخشان، تاریکی آن را منور ساخته‌اند.»

وطواط مضمون بیت فوق را از این بیت بشار بن برد اقتباس کرده است:

كَأَنَّ مُثَارَ النَّثْعِ فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ
وَ أَسْيَافُنَا كَيْلٌ تَهَاوَى كَوَاكِبُهُ^۵

بیت زیر از ابوذؤیب هذلی است:

وَ إِذَا الْمَيْبِئَةُ أَنْشَبَتْ أَظْفَارَهَا
أَلْفَيْتُ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ

ترجمه: «هنگامی که مرگ چنگال‌های خود را درمی‌آورد، دیگر هیچ تمیمه‌ای سودی نمی‌بخشد.»

۱. الف ليلة و ليلة، ص ۱۶۸.

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر نک: ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۱۰، الاعلام، ج ۷، ص ۲۵۱؛ تاریخ نظم و نثر، ص ۹۲.

۳. خريدة القصر، ص ۱۹۷.

۴. دیوان بشار بن برد، ج ۱، ص ۳۱۸.

این مضمون نیز در شعر وطواط انعکاس یافته، و او این‌گونه سروده است:

أَتَطْمَعُ نَفْسِي فِي الْخَلَاصِ مِنَ الرَّدَى وَ قَدْ نَشِبْتُ لِإِعْشَقٍ فِيهَا الْخَالِبِ^۱
ترجمه: «آیا نفس خود طمع در رهایی از مرگ دارد، حال که چنگال‌های عشق در آن
فرو رفته است.»
وطواط در جای دیگر چنین می‌سراید:

فَلَمْ يُرَ فَوْقَ الْأَرْضِ مِثْلِي شَاعِرٌ وَ لَمْ يُرَ تَحْتَ الْجَوِّ مِثْلِي كَاتِبٌ^۲
ترجمه: «روی زمین شاعری مانند من دیده نشده، و زیر آسمان دبیری مانند من پا به عرصه
وجود نگذاشته است.»
شاعر در این دو بیت در افتخار به تسلط و چیرگی خود در نظم و نثر راه غلو را پیش
گرفته و گویی به این شعر از متنبی نظر داشته است:

أَنَا الَّذِي نَظَرَ الْأَعْمَى إِلَى أَدْبِي وَ أَسْمَعْتَ كَلِمَاتِي مَنْ بِهِ صَمٌّ^۳
رشید و طواط با اشاره به بیت منسوب به حجاج بن یوسف ثقفی چنین گفته است:

هُوَ ابْنُ جَلَا أَلْقَى الدَّوَاهِي كَلَاكِلَهَا عَلَى حَرَ خَلَاهَا^۴
که این بیت ناظر است به شعر سحیم ریاحی که حجاج در خطبه معروف خود در کوفه به آن
تمثل کرده است:

أَنَا ابْنُ جَلَا وَ طَلَأُ الثَّنَائِيَا مَتَى أَضَعُ الْعِمَامَةَ تَعْرِفُونِي^۵
وطواط درباره ممدوح خود می‌گوید:

يَنَالُ الْمَبَاغِي مَنْ إِلَى دَارِهِ سَرَى وَ تَحْوِي الْأَمَانِي مَنْ إِلَى نَارِهِ عَشَى^۶
که مضمون این بیت الهام گرفته از مضمون شعر زیر از حطیثه است:

۲. همان، ص ۲۰۰.
۴. خريدة القصر، ص ۲۰۴.
۶. خريدة القصر، ص ۲۰۹.

۱. خريدة القصر، ص ۱۹۸.
۳. دیوان متنبی، ص ۳۳۳.
۵. الکامل، ج ۱، ص ۲۹۱.

مَتَى تَأْتِيهِ تَغْشُو إِلَى ضَوْءِ نَارِهِ تَجِدُ خَيْرَ نَارٍ عِنْدَهَا خَيْرَ مَوْقِدٍ^۱

خاقانی شروانی

حسان العجم افضل‌الدین خاقانی شروانی،^۲ یکی از بزرگ‌ترین شاعران و از فحول بلغای ایران است. خاقانی به شعرای پیش از خود از عرب و عجم بسیار نظر دارد، و بیش از همه از شعرای عرب به لبید، بحتری، جریر، فرزدق، اخطل، و نابعة، نظر داشته، و از باب مفاخر خود را از آنان برتر می‌شمارد، و معزی و جاحظ را ریزه‌خوار خوان خویش می‌داند و می‌گوید:

اگر معزی و جاحظ به روزگار منندی به نظم و نثر همانا که ریزه‌خوار منندی^۳ گاهی اشعار خود را مانند اشعار معلقات سبع می‌داند، و می‌گوید باید بر کعبه آویزند:

این قصیده ز جمع سبعیات
شامنه است از غرائب افکار
زد قفا نَبک را قفایی نیک
و امرؤ القیس را فکند از کار^۴

دیوان اشعار خاقانی مشتمل بر قریب به ۴۵۰ بیت عربی است. وی در یکی از شعرهای خود چنین می‌گوید:

أَرْقُ فَضْلَاتِهَا فَالْأَرْضُ عَطْلُ
تَحْلَاهَا بِوَشِي أَوْ وِشَاحِ^۵

ترجمه: «ته مانده شراب را بریز، زیرا زمین بی‌زیور است، تا زمین را با جامه نقش و نگاردار و حمایل جواهر نشان آراسته کند.»
أرق فضلاتها به معنی «جرعه بر خاک ریختن»^۶ رسمی بوده است کهن و میان اقوام و به‌خصوص میگساران متداول بوده است. شاعران عرب این رسم باستانی را در اشعار

۱. دیوان الحطیبة، ص ۳۸؛ اصلاح المنطق، ص ۱۹۸.

۲. برای مزید اطلاع نک: ستوفی، تاریخ گزیده، ص ۸۰۳؛ آتشکده‌آذر، ج ۳، ص ۱۱۶۷؛ لباب‌الالباب، ص ۲۲۱؛ تذکره‌الشعراء سمرقندی، ص ۴۷؛ تاریخ ادبیات ایران، ج ۲، ص ۷۷۶.

۳. دیوان خاقانی، ص ۵۵۲.

۴. همان.

۵. همان، ص ۶۹۹.

۶. درباره این رسم رجوع شود به مقاله دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر معین در شماره هشتم سال اول مجله یادگار، و نیز کتاب امثال و حکم دهخدا ذیل عنوان «و الارض من کاس الکرام نصیب»، و به مقاله علامه محمد قزوینی در شماره ششم از سال اول مجله یادگار، ص ۶۹.

مختلف خود جلوه داده‌اند، و فروان به کار برده‌اند، و در اشعار فارسی نیز به تبع و تقلید از شعر عربی این مضمون به کار رفته است. خاقانی در سرودن بیت فوق به اشعار عرب متقدم نظر داشته است:

شَرِبْنَا شَرَابًا طَيِّبًا عِنْدَ طَيِّبٍ كَذَلِكَ شَرَابُ الطَّيِّبِينَ يَطِيبُ
شَرِبْنَا وَ أَهْرَقْنَا عَلَى الْأَرْضِ فَضْلَةً وَ لِلْأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبُ

ترجمه: «شرابی نیک را پیش نیکمردی نوشیدیم، چنین است که شراب نیکمردان نیک می‌نماید. نوشیدیم و جره بر خاک ریختیم، زیرا زمین را از جام بزرگان بهره‌ای باشد.» ابن خلکان در وفیات الأعیان از تاریخ ابن مستوفی نقل کرده که بدران برادر دبیس، وقتی که از برادر دور بود، به او چنین نوشت:

أَلَا قُلْ لِنُصُورٍ وَلِسَبِيبٍ وَقُلْ لِدَيْسٍ إِنِّي لَكَعَرِيبُ
هَنِيئًا لَكُمْ مَاءُ الْفُرَاتِ وَطَيِّبُهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِي فِي الْفُرَاتِ نَصِيبُ

و دبیس، بدران را به این قطعه چنین جواب گفته است:

أَلَا قُلْ لِبِذْرَانَ الَّذِي حَنَّ نَازِعًا إِلَى أَرْضِهِ وَ الْحُرَّ لَيْسَ يَجِيبُ
تَمَنَعَ بِأَيَّامِ الشُّرُورِ فَآئِنًا عَذَارَ الْأَمَانِي بِأَهْلُومِ يَشِيبُ
وَلَلَّهِ فِي تِلْكَ الْحَوَادِثِ حِكْمَةٌ وَ لِلْأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبُ

که به تضمین، مصراع‌های از اشعار فوق را دبیس در شعر خود آورده است.

رکن‌الدین دعویدار

قاضی رکن‌الدین دعویدار قمی،^۱ از فضلا و شعرای گرانقدر ذواللسانین در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است. وی در نظم و نثر فارسی و عربی استادی داشت و از شعرای بلیغ و سخنور بود که به دو زبان عربی و فارسی اشعار غزایی دارد. رکن‌الدین قصیده‌ای در مدح وزیر نصیرالدین بن مهدی، با مطلع زیر، سروده است:

۱. برای مزید اطلاع نک: آتشکده آذر، ج ۳، ص ۱۲۵؛ مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۶۸۰؛ تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ص ۷۳۶؛ تاریخ نظم و نثر، ص ۱۷۲.

فَقَا نُسَلِّمُ عَلَى رَبِّعِ بِنْدِي سَلَمٌ عَنِّي سَلِيمٌ الْهُوَى يَنْجُو مِنَ السَّقَمِ
عَهْدِي بِهِ وَالظَّبَاءُ الْعَيْنُ انْسَةِ تَعْتُو لَهْنَ الْأَسُودُ الْعَلْبُ فِي الْأَجْمِ
إِذَا كَانَ بِهِ لَمٌ مِنْ صَبُوةٍ وَصَبَى وَمَا أَلَمَ بَيَاضُ الشَّيْبِ بِاللَّمِّ ١

ترجمه: «بايستیم بر منزل یار در ذی سلم درود بفرستیم؛ باشد که از بیماری عشق شفا یابیم.»
این قصیده در وزن و کلمات و ترکیبات شباهت زیادی با قصیدهٔ میمیهٔ ابن فارض دارد.
ابن فارض قصیدهٔ خود را با مطلع زیر آغاز می‌کند:

هَلْ نَارٌ لَيْلِي بَدَتْ لَيْلًا بِبِنْدِي سَلَمٌ أَمْ بَارِقٌ لَاحٌ فِي الرَّزْزَاءِ فَالْعَلَمُ ٢

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در اولین بیت این دو قصیده شباهت آشکاری است. وقتی شهرت و اهمیت ابن فارض را در زمان حیاتش به خاطر می‌آوریم، می‌توانیم بگوییم که رکن‌الدین از ابن فارض و قصیدهٔ میمیهٔ او تأثیر پذیرفته است، اگرچه این دو شاعر با هم معاصر بوده‌اند: ابن فارض متولد ۵۷۶ ق و متوفی ۶۳۲ ق، و رکن‌الدین متولد ۵۴۰ ق و وفات او بعد از سال ۶۱۰ ق واقع شده است. این مطلب از مقایسهٔ وجوه تشابه در این قصیده روشن می‌شود. جایی دیگر، ابن فارض می‌گوید:

يَا لَأَيْمًا لَأَمْنِي فِي حُبِّهِمْ سَقَّهَا كَفَّ الْمَلَامَ فَلَوْ أَحْبَبْتُمْ لَمْ تَلْمُ ٣

ترجمه: «ای سرزنش‌کننده که مرا به خاطر عشق و رزیدن به آن‌ها نکوهش می‌کنی، ملامت را بس کن، چه اگر عاشق می‌شدی سرزنش نمی‌کردی.»
رکن‌الدین دعویدار می‌گوید:

وَلَا يَمُّ لَأَمْنِي فِيهَا وَ عَنَّفَنِي وَلَوْ يُعَانِي الذِّي عَانَيْتُمْ لَمْ يَلْمُ ٤

البته باید اشاره کرد که بین همین قصیدهٔ دعویدار و قصیدهٔ بردهٔ بوصیری شباهت زیادی ملاحظه می‌شود، و در هر دو قصیده الفاظ و تراکیب فراوان نظیر هم به چشم می‌خورد. همان‌طور که معلوم است، بوصیری در بردهٔ خود از ابن فارض و میمیهٔ او متأثر است. اکنون به طور خلاصه اشعار برده را با میمیهٔ رکن‌الدین دعویدار مقایسه

۲. دیوان ابن فارض، ص ۷۹.

۴. دیوان رکن‌الدین، ص ۲۶.

۱. دیوان رکن‌الدین، ص ۲۶.

۳. همان، ص ۸۰.

می‌کنیم. رکن‌الدین قصیده خود را چنین آغاز می‌کند:

قَفَا تُسَلِّمَ عَلَيَّ رَبِّعِ بِنْدِي سَلَمٌ عَسَى سَلِيمٌ الْهُوَى يَنْجُو مِنَ السَّقَمِ

و بوصیری با این مطلع آغاز می‌کند:

أَمِنْ تَذَكُّرِ جِيرَانَ بِنْدِي سَلَمٌ مَرَجَتَ دَمْعاً جَرَى مِنْ مُقَلَّةِ بَدَمِ^۱

رکن‌الدین می‌گوید:

وَلَوْ يُعَانِي الْإِذَى عَانَيْتُ لَمْ يَلْمُ^۲ وَ لَا يَمُ لَامِنِي فِيهَا وَعَنْفَنِي

و بوصیری می‌گوید:

يَا لَأَيْمِي فِي الْهُوَى الْعُذْرِي مَعْذِرَةٌ مِنِّي إِلَيْكَ وَلَوْ أَنْصَفْتَ لَمْ تَلْمُ^۳

رکن‌الدین می‌گوید:

سَارَ الدُّجَى يَهْتَدِي فِي نُورِ غُرَّتِهِ كَأَنَّما نُورُهُ نَارٌ عَلَى عِلْمِ^۴

و بوصیری می‌گوید:

دَعْنِي وَ وَضِنِي آيَاتِهَا ظَهَرَتْ ظُهُورَ نَارِ الْقِرَى لَيْلًا عَلَى عِلْمِ^۵

رکن‌الدین می‌گوید:

قَدْ أَصْبَحَ الدِّينَ مَنْصُورًا بِدَوْلَتِهِ وَ كَانَ كَاللَّحْمِ لَوْلَاهُ عَلَى وَضَمِ^۶

و بوصیری می‌گوید:

مَا زَالَ يَلْقَاهُمْ فِي كُلِّ مَعْتَرَكِ حَتَّى حَكَّوْا بِالْقَنَا لَحْمًا عَلَى وَضَمِ^۷

چنان‌که ملاحظه می‌شود شباهت این دو قصیده بسیار زیاد است، بیش از شباهتی که قصیده

۱. دیوان رکن‌الدین، ص ۲۶.

۲. دیوان رکن‌الدین، همان جا.

۳. دیوان رکن‌الدین، همان جا.

۴. البوصیری حیاته و شعره، ص ۱۳۲.

۵. البوصیری حیاته و شعره، همان جا.

۶. البوصیری حیاته و شعره، ص ۳۶.

۷. البوصیری حیاته و شعره، ص ۱۳۶.

رکن‌الدین باقصیده ابن فارض دارد. بوصیری در سال ۶۰۸ ق متولد شده و در ۶۹۶ ق وفات یافته، بنابراین رکن‌الدین، که بعد از ۶۱۰ ق وفات یافته، احتمال دارد از بوصیری تأثیر پذیرفته باشد، و ممکن است شاعر دیگری، که همان ابن فارض است، مورد نظر هر دو شاعر بود، و هر دو از او متأثر شده باشند.

نتیجه‌گیری

در خور توجه و یادآوری رویکرد این شاعران ایرانی (که البته ما به چند تن از آنان، جهت رعایت اختصار، بسنده کردیم) در طول چند قرن به زبان و شعر عرب، و مهارت یافتن آنان در گویندگی و به کمال رسیدن در عربی‌سرای و تسلط و چیرگی در تمام مواضع زبان و ادبیات عربی و شیفتگی آنان به زبان و ادب و فرهنگ عربی است که نشان‌دهنده صدق و اخلاص آنان در خدمت به زبان و ادبیات دین مبین اسلام بوده است، و نیز دلیل روشن بر نفوذ و تأثیر و گسترش زبان و فرهنگ عربی در ایران طی چند قرن پس از ورود اسلام به ایران.

هرچند تعداد اشعاری که در این مقاله گردآوری شده اندک است، و نمی‌توان براساس آن درباره شعر و شاعری این سخنوران اظهار نظر نمود، ولی با این همه این نمونه‌ها می‌تواند گواه علو آن‌ها در سخنوری و شاعری صادق بر لطافت طبع و بر عربی‌دانی آن‌ها باشد.

از نگاه متأملانه به مجموعه این نمونه‌ها در می‌یابیم که این سخنوران که بیشتر تحت تأثیر موضوعات و تصویرسازی‌های شاعران عرب متقدم امثال ابوالعتاهیه، نابغه ذبیانی، متنبی، بوصیری، ابوتمام، و ابن‌فارض قرار گرفته‌اند، از این رو شعر عربی ایشان تقلید و پیروی محض از سرآمدان شعرای عرب به حساب می‌آید. این امر دلیلی است روشن بر این که ادبیات عرب و به‌خصوص شعر، پس از گسترش اسلام در سرزمین‌های مختلف جهان به ویژه در ایران، رواج چشمگیر یافت، و شاعران ایرانی آن را الهام‌بخش خود دانسته، به آن توجه فراوان کرده، و از آن تأثیر پذیرفته‌اند، که ما برای شناخت این موضوع نمونه‌هایی از شعر عربی برخی از گویندگان ایرانی را بررسی کردیم و مظاهر تأثیرپذیری آنان از مضامین اشعار عرب را به طور کوتاه آوردیم.

کتابنامه

فارسی

- تاریخ ادبیات ایران، ذبیح‌الله صفا، انتشارات فردوس، ۱۳۷۲ ش.
- تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهرکلام، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹ ش.
- تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعرای بهار، کتابخانه زوار.
- تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، هندوشاه بن سنجر، تصحیح عباس اقبال، مطبعة فردین، ۱۳۱۳ ش.
- دیوان خاقانی شروانی، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، کتابفروشی زوار.
- دیوان سراج‌الدین قمری، تصحیح انتقادی یدالله شکری.
- دیوان رکن‌الدین دعوبدار قمی، تصحیح علی محدث.
- دیوان فلکی شروانی، به اهتمام شهاب طاهری، انتشارات کتابخانه ابن‌سینا، ۱۳۴۵ ش.
- دیوان مسعود سعد سلمان، تحقیق مرحوم رشید یاسمی، انتشارات پیروز، ۱۳۳۹ ش.
- دیوان منوچهری دامغانی، احمد بن قوص منوچهری، تصحیح محمد حسین نهاوندی، شرکت چاپ کتاب.
- فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عرب، محمد محمدی، انتشارات توس، ۱۳۷۴ ش.

باب‌الآلباب، محمد عوفی، تصحیح سعید نفیسی، کتابفروشی ابن‌سینا، ۱۳۳۵ ش.

لغتنامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی.

عربی

- اصلاح المنطق، ابن‌السکیت، تحقیق احمد شاکر و عبدالسلام هارون، دارالمعارف، مصر.
- ألف ليلة و ليلة، المكتبة الثقافية، لبنان، ۱۹۸۱ م.
- البوصیری، حياته و شعره، عبد‌العلیم القبانی، دارالمعارف، ۱۹۶۸ م.
- تاریخ الأدب العربی، شوقی ضیف، دارالمعارف، مصر، ۱۹۶۳ م.
- تسمة الیتیمة، أبو‌منصور الثعالبی، تحقیق عباس اقبال، مطبعة فردین، طهران، ۱۳۵۳ ش.
- خریفة القصر و جریفة‌المصر، عماد‌الدین اصفهانی، تقدیم و تحقیق عدنان محمد آل الطعنة، مرآت التراث، طهران، ۱۹۹۹ م.
- دیوان ابن‌الرومی، اختیار و تصنیف کامل کیلانی، مطبعة التوفیق الادبیة، مصر.
- دیوان ابن‌فارض، دارالقلم العربی، سوریه، ۱۹۸۸ م.

- ديوان ابي تمام، شرح الخطيب التبريزي، تحقيق محمد عبده عزام، دارالمعارف، مصر.
- ديوان ابي الفتح البستي، تحقيق درية الخطيب و لطفى الصقال، مطبوعات مجمع اللغة العربية، دمشق، ١٩٨٩ م.
- ديوان ابي نواس، حققه احمد عبدالمجيد الغزالي، مطبعة مصر، القاهرة، ١٩٥٣ م.
- ديوان البحتري، دارالكتب العلمية، لبنان، ١٩٨٧ م.
- ديوان بشار بن برد، شرح و تقديم محمد الطاهر بن عاشور، مطبعة لجنة التأليف و الترجمة و النشر، مصر، ١٩٥٠ م.
- ديوان الحطيئة، تحقيق و شرح عيسى سابا، مكتبة صادر، لبنان.
- ديوان المتنبي، المكتبة الثقافية، لبنان.
- شرح ديوان عترة بن شداد، تقديم و تعليق سيف الدين الكاتب، احمد عصام الكاتب، منشورات دار مكتبة الحياة، لبنان، ١٩٨١ م.
- المثل الساخر في أدب الكاتب و الشاعر، الموصلي الشافعي، طبع بولاق، مصر، ١٢٨٢ ق.
- بتيمة الدهر في محاسن اهل العصر، ابومنصور الثعالبي، تحقيق محمد محي الدين عبد الحميد، المكتبة التجارية الكبرى، مصر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی